

نگاهی به شفافیت و تیرگی معنایی در سطح واژه‌های مرکب

آزیتا افراشی

در این مختصر سعی بر آن است تا ملاکی معنی شناختی برای تشخیص شفافیت و تیرگی واژه‌های مرکب به دست داده شود. به این منظور ابتدا مفهوم شفافیت و تیرگی زبانی به طور اجمالی معرفی می‌گردد، سپس ملاکی معنایی برای طبقه‌بندی واژه‌های مرکب شفاف و تیره ارائه می‌شود. سرانجام به نقش قواعد، در تولید ساخت‌های شفاف و تیره پرداخته می‌شود.

۱- شفافیت^۱ و تیرگی^۲

شفافیت اصطلاحی است که در شماری از حوزه‌های مطالعات زبانی برای ارجاع به تحلیلی به کار می‌رود که حقایق را مستقیماً و به روشنی ارائه کند. برای نمونه، در

واج شناسی زایا^۱ این اصطلاح به لایه ای مربوط می‌گردد که در آن اِعمال یک قاعده^۲ بر یک صورت، در بازده آوایی^۳ پایانی اشتقاق قابل رؤیت است. در این مفهوم قاعده‌های غیر شفاف را تیره می‌نامیم. این اصطلاح با کاربردهایی ویژه در معنی شناسی^۴ و نحو زایا^۵ نیز به کار می‌رود (← ک ۲، ص ۳۶۰).

در نحو زایا، اصطلاح تیرگی به مجموعه‌ی شرایطی باز می‌گردد که آن شرایط بافت^۶هایی را مشخص می‌سازد و لفظ نمی‌تواند در آن‌ها آزاد^۷ باشد. برای نمونه، در قالب ساخت (۱)،

۱) * They believe [each other are intelligent]

"each other" بافتی تیره است و نمی‌تواند با واحدی خارج از این بافت هم نمایه^۸ گردد. نمونه‌ی (۱) از این جهت بد ساخت^۹ است که مرجع واره‌ی^{۱۰} "each other" باید به وسیله‌ی مقوله‌ی حاکم^{۱۱} بر آن مقید^{۱۲} شود، در صورتی که در این جمله هیچ گروه اسمی مناسبی به این منظور وجود ندارد. از سوی دیگر "each other" در بافت نمونه‌ی (۲) They believe [each other to be intelligent].

(۲)، شفاف است زیرا، می‌تواند با گروه اسمی "they" هم نمایه شود (← ک ۲، ص ۲۴۲).

نمونه‌ی (۳) نقض شرط تیرگی را در زبان فارسی می‌نمایاند (← ک ۷، ص ۲۳۲).

(۳) * پدر علی ترجیح داد [علی نسبت به خودش با ادب باشد].

زیرا "خودش" در محدوده‌ی عمل فاعلی (میان دو قلاب نشان داده شده است) که بر آن حاکمیت دارد، مقید نیست.

در واج شناسی زایا نیز از مفهوم شفافیت و تیرگی استفاده شده است به این معنی که

1- generative phonology	2- rule
3- phonetic output	4- semantics
5- generative Syntax	6- context
7- free	8- co-index
9- ill-formed	10- anaphor
11- governing category	12- bound

به هنگام طرح مسئله‌ی هم‌گون‌سازی^۱، زمانی یک قاعده‌ی هم‌گونی عمل می‌کند که واحد تحت اعمال این قاعده شفاف باشد و واحد کناری از مشخصه‌هایی برخوردار باشد که در میان مشخصه‌های واحد جانبی بتواند اعمال گردد (← ک ۳، ص ۲۶۶). برای نمونه، می‌توان در فارسی صورتی مانند /sanbe/ را در نظر گرفت که در آن /n/ تحت تأثیر [b] در تلفظ به [m] تبدیل می‌شود. واج‌شناسان زایا این هم‌گونی را نوعی شفافیت می‌نامند زیرا تغییری قابل پیش‌بینی است. به همین دلیل تمام زنجیره‌های شامل این خوشه، مانند /zanbil/ و /sonbol/ تابع چنین قاعده‌ای می‌گردند.

در معنی‌شناسی، مفهوم تیرگی ارجاعی^۲ در مقابل شفافیت ارجاعی^۳ به کار می‌رود. به این ترتیب ساخت‌ها یا بافت‌هایی تیره در نظر گرفته می‌شوند که قادر به حفظ کارکرد واقعی^۴ شان به هنگام جایگزینی با ساخت‌های مفرد هم‌نمایه نباشند (← ک ۴، ص ۱۹۲). برای نمونه، در جمله‌ی (۴)،

(۴) مریم به دنبال دوستش می‌گردد.

از آنجا که ممکن است معانی ارجاعی متفاوتی با "دوستش" هم‌نمایه گردد، که هیچ کدام جز یکی در قالب مقصود فاعل جمله با واقعیت تطابق ندارد، "دوستش" به لحاظ معنایی بافتی تیره پدید می‌آورد. زیرا در حالی که برای گوینده شناخته شده است، می‌تواند برای مخاطب ناشناخته باشد.

تعبیر فلسفی درباره‌ی ارجاع، در بافت‌های تیره مستقل از هرگونه صورتبندی زبانی، این نکته را آشکار می‌سازد که هنگام گزارش گفته‌های دیگران یا توضیح عقاید و نیاتشان، الزاماً از اصطلاحات ارجاعی مشابهی که آن‌ها به کار برده‌اند، استفاده نمی‌کنیم. ما در انتخاب اصطلاحات ارجاعیمان آزادییم و امکانات ایجاد دگر فهمی و نادرستی گزارشاتمان نیز از همین مسئله برمی‌آید (← ک ۴، ص ۱۹۳).

در صرف، هر واژه در صورتی شفاف در نظر گرفته می‌شود که به روشنی قابل تجزیه به تکواژهای سازنده‌اش باشد و دانسته‌های ما درباره‌ی تکواژهای حاضر در واژه برای

1- assimilation

2- referential opacity

3- referential transparency

4- truth functionality

تفسیر معنی واژه در بافت کفایت کند (← ک ۱، ص ۱۹). برای نمونه، در واژه‌ی "coverage"، اجزای "cover" و "age" به وضوح قابل تشخیص است و عملکرد اسم‌سازی وند "age" از واژه‌های دیگری در زبان انگلیسی برمی‌آید، به این ترتیب کل واژه شفاف خواهد بود. در مقابل، در واژه‌ی "carriage"، چون اجزای "carry" و "age" به وضوح قابل تفکیک نیستند، این واژه تیره خواهد بود. به عنوان نمونه‌های دیگر از شفافیت صرفی می‌توان به واژه‌های فارسی "قانونمند"، "باهتر"، "درسخوان" و "گلفروشی" توجه کرد که اجزایشان به روشنی قابل تفکیک و درک است. از سوی دیگر واژه‌ی "وخیم" در مقابل "خوش خیم" و "بدخیم"، تیره می‌نماید.

نکته‌ی قابل توجه آن است که تمام صورت‌های قابل تجزیه الزاماً شفاف نیستند، به این ترتیب نمی‌توان تجزیه‌پذیری را با شفافیت یکسان دانست (← ک ۱، ص ۲۰). برای نمونه گرچه واژه‌ی "چرب زبان" را می‌توان به اجزای تشکیل دهنده‌اش تجزیه کرد ولی نمی‌توان معنی این واژه را با توجه به معنی "چرب" و "زبان" دریافت.

اولمان^۱ برپایه‌ی دیدگاه کهن طبیعت‌گرایان^۲ و قراردادادین^۳ به واژه‌های تیره و شفاف می‌پردازد (← ک ۵، ص ۲۲۱). بدون شک، هیچ زبانی کاملاً شفاف یا کاملاً تیره نیست. همه‌ی زبان‌ها به این امر گرایش نشان می‌دهند که در میزان‌های متفاوت واژه‌های قراردادی و انگیزه‌مندی^۴ را شامل شوند که به عوامل متعددی وابسته‌اند، و برخی زبانی و برخی دیگر فرهنگی و اجتماعی‌اند. وجود این دو نوع واژه به احتمال زیاد نوعی جهانی معنایی به شمار می‌رود. بعید است بتوان وجود زبانی را تصور کرد که هیچ اصطلاح نام‌آوایی و استعاره‌های شفافی نداشته باشد و نیز به نمونه‌ای اندیشید که تنها از واژه‌های انگیزه‌مند تشکیل شده باشد (← ک ۵، ص ۲۲۱). انگیزش در حقیقت نوعی خاصیت‌القای معنی است (← ک ۶، ص ۱۱۹).

غالباً انگیزش به سه طریق در زبان روی می‌دهد (← ک ۵، ص ۲۲۲):

1- S.Ullmann

2- naturalists

3- conventionalists

4- motivated

الف - انگیزش آوایی^۱. انگیزش آوایی در نام آواها^۲ قابل بررسی است. نام آواها واژه‌هایی هستند که تلفظ آن تقلیدی از صدای مدلولشان است. برای نمونه، واژه‌های "شُرْشُر"، "وِزوز" و "کِرکِر" در فارسی از این دسته‌اند (← ک ۶، ص ۱۱۹). زبان‌های گوناگون، از الگوهای متفاوتی برای ساخت نام آواها استفاده می‌کنند. زبان فارسی از انواع تکرار، از جمله تکرار هجا^۳ در ساخت نام آواها به فراوانی بهره می‌جوید.

همچنین در فارسی از نام آواها، فعل نیز ساخته می‌شود. از دیگر الگوهای ساخت نام آوا در زبان فارسی کاربرد واکه‌ی /o/ میان دو هجاست که گاه در گفتار تند حذف می‌گردد. برای نمونه به "وِنگ وِوِنگ" یا "لِک وِ لِک" می‌توان اشاره کرد (← ک ۶، ص ۱۲۰). عده‌ای از معنی‌شناسان به نوع دیگری از انگیزش آوایی اشاره کرده‌اند که در آن رابطه‌ی بین لفظ و معنی پوشیده‌تر و اثبات آن مشکل‌تر است. برای نمونه، با توجه به نمونه‌های "کُپَل"، "مُپَل"، "خِپَل"، "گُپِه" و جز آن شاید بتوان به لحاظی کاملاً غیرعلمی و صرفاً احساسی فرض کرد که همخوان /p/ می‌تواند القاکننده‌ی مشخصه‌ی چاقی باشد (← ک ۶، ص ۱۲۱).

کاربرد همخوان آغازین در شعر برای القای مفهومی خاص نیز می‌تواند نوعی انگیزش آوایی در نظر گرفته شود. برای نمونه، تأثیر همخوان /x/ در مصراع زیر در خور توجه است:

(۵) خیال خال تو با خود به خاک خواهم برد (حافظ)

ب - انگیزش صرفی^۴. در برخی از واژه‌ها، صورت صرفی یا اشتقاقی تا حدی مُبیین معنی است (← ک ۶، ص ۱۲۶). برای نمونه، واژه‌های مشتق "فروشنده"، "خریدار" و "خوردنی" از آن جهت شفاف به شمار می‌آیند که تکواژ قاموسی در هر واژه به ترتیب

1- phonetic motivation

2- onomatopoeia

3- reduplication

4- morphological motivation

[foruʃ]، [xar] و [xor] بر معنی حقیقی خود دلالت می‌کند و تکواژ دستوری به کار رفته در هر واژه، به ترتیب [xar-ande]، [-âr] و [-i] نیز به سبب زبانی در زبان با مفهومی خاص در آمیخته است. بنابراین پس از تجزیه‌ی واژه به اجزای تشکیل دهنده‌اش می‌توان به معنی آن دست یافت. قابل توجه است که واژه‌های ساده در هر زبان، به سبب ماهیت وضعی بودن نشانه‌های زبانی همواره تیره‌اند و تصور شفاف بودنشان در ساختهای واژگانی بزرگ‌تر مانند واژه‌های مشتق، مرکب و مشتق مرکب تنها برحسب مقایسه صورت می‌گیرد.

زبان‌های متفاوت به لحاظ میزان گرایش در به کارگیری ساختهای واژگانی تیره یا شفاف با هم تفاوت دارند (← ک ۵، ص ۲۲۳). میزان انگیزش ساختی در واژگان یک زبان، از یک سو با امکانات ساخت زبان و از سوی دیگر با نسبت تمایل اهل زبان در به کارگیری این امکانات مرتبط است (← ک ۶، ص ۱۲۹). برای نمونه، از میان زبان‌های آلمانی، فرانسه و انگلیسی، زبان آلمانی از ساخت‌های واژگانی شفاف، استفاده بیشتری می‌کند.

پ - انگیزش معنایی. در زبان فارسی نمونه‌هایی چون "دروازه‌ی ترقی" و "نوکی مداد" نماینده‌ی انگیزش معنایی هستند که در آن‌ها معنی اصطلاح، به وسیله‌ی استعاره‌ای شفاف و قابل استنباط به دست آمده است.

به طور کلی انواع کاربردهای مجازی واژه‌ها را می‌توان در این‌گونه جای داد (← ک ۶، ص ۱۳۱). در انگیزش معنایی وجود وجه شبه به القای معنی می‌انجامد. مثلاً در ترکیبات "بال هواپیما"، "شمع اتومبیل"، "تاج خروس"، "پروانه موتور"، واژه‌های "بال"، "شمع"، "تاج" و "پروانه" به دلیل مشابهت مدلول‌های جدید به مدلول‌های قدیم، کاربرد استعاری یافته‌اند.

انواع متفاوت انگیزش‌های آوایی، صرفی و معنایی ممکن است به صورت متداخل نیز روی دهند. "شفشفه" نمونه‌ای از تداخل انگیزش آوایی - صرفی، و "دهانه" نمونه‌ای از تداخل انگیزش صرفی - معنایی است. شاید بتوان گفت که واژه‌ی "توقنو" نمونه‌ای از

تداخل هر سه نوع انگیزش است که در آن انگیزش آوایی از طریق نام آوای "نق تق"، انگیزش صرفی از طریق پسوند [u-] و انگیزش معنایی از طریق تغییر معنی "نق تق" با حفظ وجه شبه متجلی می‌گردد.

اولمان مدعی است که شاید بتوان این سه نوع انگیزش را به مثابه‌ی جهانی‌های معنایی در نظر گرفت. با این حال تنوع صرفی به لحاظ گستره، محدودتر خواهد بود زیرا همواره برساختار واجی و صرفی هر واژه متکی است (← ک ۵، ص ۲۲۳).

۲- شفافیت و تیرگی در واژه‌های مرکب

در این مختصر، قصد برآن است تا از میان اقسام واژه‌های ساده، مشتق، مرکب و مشتق-مرکب، مفهوم شفافیت و تیرگی در محدوده‌ی واژه‌های مرکب مورد بررسی قرار گیرد. زیرا گرچه نگارنده براین اعتقاد است که وجود تکواژ دستوری نیز بدون در نظر گرفتن نوعی معنی قاموسی غیرممکن است، ملاحظه‌ای معنی‌شناختی درباره‌ی تکواژهای دستوری توجهی دیگر را می‌طلبد. و چنان چه پیش از این نیز گفته شد سازه‌ی نهایی صرف یعنی واژه‌های ساده همواره تیره هستند مگر واژه‌های نام آوایی و نام آواهای اسمی شده که تحت تأثیر انگیزش آوایی شفاف می‌گردند.

در این رویکرد معنایی به شفافیت و تیرگی واژه‌های مرکب، از ابزار معنی‌ارجاعی استفاده می‌شود. که گرچه پیش از این در نحو‌زایا در قالب شرط تیرگی و عدم امکان هم‌نمایگی به صورت ضمنی مورد بررسی قرار گرفته است و در معنی‌شناسی فلسفی در قالب اصطلاح تیرگی ارجاعی به آن پرداخته شده است در این مختصر برای نخستین بار تیرگی و شفافیت معنی ارجاعی در قالب واژه، مورد بررسی قرار می‌گیرد. قابل توجه است که در شرط تیرگی یا تیرگی مرجعی، معنی ارجاعی دستخوش تحول شده است.

معنی ارجاعی، رابطه‌ی میان یک واحد زبانی (به ویژه واژه) و واقعیات غیرزبانی را شامل است که برآن‌ها دلالت می‌کند (← ک ۲، ص ۹۲) اصطلاح معنی ارجاعی در تقابل با اصطلاح معنی عاطفی به کار می‌رود و به تداعی‌های عاطفی فردی یا جمعی گفته

می شود که بخشی از معنی یک واجد زبانی اند یا به وسیله‌ی آن به ذهن خطور می‌کنند (← ک ۲، ص ۷۴).

برای نمونه، واژه‌ی "سفید" در جمله‌ی (۶) در قالب معنی ارجاعی و در جمله‌ی (۷) در معنی عاطفی به کار رفته است:

(۶) پیراهن او سفید است.

(۷) پرونده‌ی او سفید است.

برای بررسی شفافیت و تیرگی در واژه‌های مرکب توجه به نمودار پیوستاری (۱) راهگشا خواهد بود:

تیره	شفاف			
	۲	۱	۰	-۱
کلاه‌بردار	پیراهن دوز	وزنه‌بردار	سرزنده	دوچرخه‌سوار
کلاه سبز	نمک پاش	طلافروش	شتر مرغ	ساعت ساز
شیرنگ [میوه]	آب پاش	گاو صندوق		کتابدار
	آب انبار	شاه کلید		حسابدار
	پارچه فروش	آشپز		

[+ ارجاعی][+ ارجاعی] [± ارجاعی][+ ارجاعی] [± ارجاعی][± ارجاعی] [+ ارجاعی][± ارجاعی] [- ارجاعی][± ارجاعی]

نمودار (۱)

از نمودار (۱) چنین برمی‌آید که پیوستار شفافیت و تیرگی در واژه‌های مرکب همواره براساس وضعیت معنی ارجاعی اجزای تشکیل دهنده‌ی واژه صورت می‌گیرد. یعنی با توجه به پیوستار، کاربرد ارجاعی محض واحدها در ترکیب، نهایت شفافیت و عدم کاربرد ارجاعی واحدها در ترکیب، نهایت تیرگی را به دست می‌دهد.

برای توضیح مطلوب مسئله، از هر یک از جایگاه‌های پیوستار نمودار (۱) نمونه‌ای را مورد بررسی قرار می‌دهیم، از توجه به واژه‌ی "نمک‌پاش" در جایگاه (۲)، نهایت شفافیت چنین برمی‌آید که هر دو جزء واژه، "نمک" و "پاش" [پاشنده]، در معنی ارجاعی محضشان برای دلالت به مدلول یا عملی برون‌زبانی به کار رفته‌اند.

در جایگاه (۱) از بررسی واژه‌ی "وزنه‌بردار" چنین برمی‌آید که واژه‌ی "وزنه" هم به نوعی در معنی ارجاعی به کار رفته [+ ارجاعی] زیرا وزنه‌بردار در حقیقت نوعی وزنه را برمی‌دارد و هم این که این وزنه نوع خاصی است که شاید در مرتبه‌ی نخست تصویر ذهنی متعارف از "وزنه" را به ذهن متبادر نکند [یعنی: - ارجاعی]. ولی جزء دوم واژه، "بردار" [بردارنده] در معنی ارجاعی محض خود [یعنی: + ارجاعی] به کار رفته است. در جایگاه (۰) از تجزیه‌ی واژه‌ی "سرزننده" چنین برمی‌آید که اجزای واژه به سبب چند معنایشان دارای ارزش \pm ارجاعی هستند.

در جایگاه (۱-) در واژه‌ی "دوچرخه‌ساز" واژه‌ی "دوچرخه" معنی ارجاعی محض خود را حفظ کرده است و دارای ارزش [+ ارجاعی] خواهد بود ولی واژه‌ی "ساز" [سازنده] دچار تغییر معنایی شده و معنی "سازنده" نمی‌دهد بلکه به معنی "تعمیرکننده" است؛ و به این ترتیب ارزش [ارجاعی] پیدا می‌کند.

در جایگاه (۲-)، در واژه‌ی "کلاه‌بردار" به معنی "حقه‌باز" هر دو جزء واژه، "کلاه" و "بردار" [بردارنده] معنای استعاره‌ی یافته‌اند و با ارزش [- ارجاعی] مشخص شده‌اند. نکته‌ی درخور توجه دیگر آن است که پیوستار "شفاف - تیره" می‌تواند شاخصی برای مفهوم درون‌مرکز^۱ - برون‌مرکز^۲ باشد.

هر واژه‌ی درون‌مرکز، از تعدادی واژه تشکیل شده است که نوعی ارتباط نحوی میانشان وجود دارد و یکی از واژه‌های سازنده‌ی ترکیب، هسته‌ی معنایی ترکیب در نظر گرفته می‌شود (← ک ۲، ص ۱۲۲). برای نمونه "میزتحریر"، "شاه‌راه" و "سوزن ته‌گرد"، ترکیبات درون‌مرکز و به ترتیب "میز"، "راه" و "سوزن" هسته‌ی این ترکیبات

هستند.

اصطلاح برون مرکز، به گروهی از واژه‌های مرکب اطلاق می‌شود که اجزای آنها به لحاظ نحوی با یکدیگر مرتبطند، ولی در آن، هسته‌ی معنایی ترکیب خارج از حوزه‌ی معنی آن ترکیب قرار دارد. ترکیبات "سینه‌سرخ"، "شیرین بیان" نمونه‌هایی از ترکیبات برون مرکز در زبان فارسی اند که به ترتیب به نوعی "پرنده" و نوعی "گیاه دارویی" دلالت می‌کنند.

حال با توجه به نمودار (۱) چنین برمی‌آید که اگر در یک ترکیب واژگانی، هسته‌ی نحوی ترکیب در معنی ارجاعی به کار رفته باشد، ترکیب درون مرکز می‌گردد و چنانچه هسته‌ی نحوی ترکیب در معنی ارجاعی به کار نرفته باشد، ترکیب برون مرکز خواهد بود. به این ترتیب در این پیوستار باگرایش به سمت شفافیت امکان ظهور ترکیبات درون مرکز و باگرایش به سمت تیرگی امکان ظهور ترکیبات برون مرکز افزایش می‌یابد. تا این که در نهایت در دو قطب پیوستار، هر ترکیب واژگانی شفاف، درون مرکز و از سوی دیگر هر ترکیب واژگانی تیره، برون مرکز خواهد بود.

۳- شفافیت به منزله‌ی "قاعده‌مندی" ۱ و تیرگی به مثابه‌ی "توافق عام" ۲

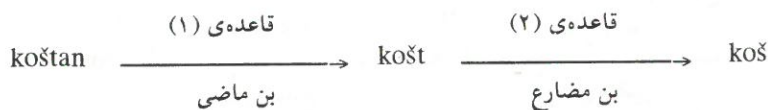
در این بخش سعی بر آن است تا معیار دیگری برای تمایز شفافیت و تیرگی در حوزه‌های متفاوت زبانی به طور عام و در ارتباط با معنی به طور خاص ارائه شود. برای سهولت درک موضوع و توان ارائه‌ی صوری مطالب در صرف، ابتدا این مفهوم به صورت اجمالی در گونه‌ای از تصریف افعال فارسی مورد بررسی قرار می‌گیرد.

چنانچه بپذیریم برطبق قاعده‌ی (۱) بن ماضی در زبان فارسی با حذف "an"- مصدری به دست می‌آید؛ و در بن ماضی košt برطبق قاعده‌ی (۲) بن مضارع با حذف t- از انتهای بن ماضی حاصل می‌گردد^۳ برای نمونه:

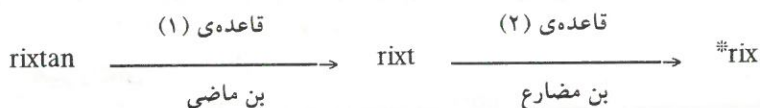
1- rule governed

2- common agreement

۳. باید توجه داشت که در زبان فارسی، پایه‌ی ساخت "بن ماضی" در اصل "بن مضارع" است؛ ولی در اینجا



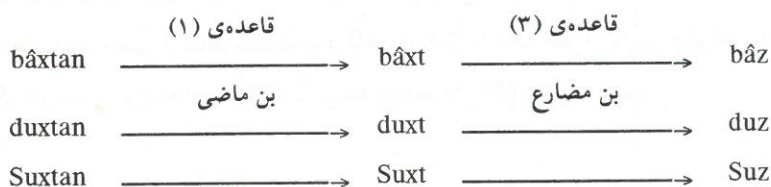
محصولِ اِعمالِ قواعد (۱)، (۲) بر مصدر "rixtan" به قرار زیر است:



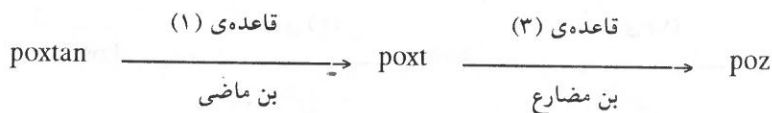
با توجه به نادستوری بودن نتیجه‌ی اِعمالِ قواعد (۱) و (۲) بر مصدر "rixtan" قاعده‌ی (۳) پیشنهاد می‌گردد که برطبق آن در مصادر فعلی مختوم به "-xt -an"، پس از اِعمالِ قاعده‌ی (۱) و حذف "-an" مصدری، قاعده‌ی (۳)، عمل می‌کند و توالی "-xt" به "-z" تبدیل می‌گردد:

بن مضارع -z > بن ماضی -xt: قاعده‌ی (۳)

برای نمونه به چگونگی به دست آمدن بن‌های مضارع از مصادر زیر توجه کنید:



معهداً محصولِ اِعمالِ قواعد (۱) و (۳) بر مصدر "poxtan" تابع قاعده‌ی (۳) نیست. یعنی برون داد قاعده‌ی (۳)، کاربرد زبانی ندارد.



در این مرحله برای دسترسی به صورت دستوری بن مضارع مصدر "poxtan" یک تغییر واکه‌ای نیز صورت می‌گیرد که به ترتیب زیر عمل می‌کند:



با توجه به نمونه‌های فوق شاید بتوان چنین ادعا کرد که شفافیت به موازات قاعده‌ی مندی قاب طرح است؛ یعنی زمانی که قاعده‌مندی مطرح باشد، شفافیت نیز امکان وقوع می‌یابد و حاصل کار به لحاظ زبانی شفاف می‌گردد. از سوی دیگر هر چه بر میزان قواعد افزوده می‌گردد، احتمالاً باید پیچیدگی زیادتر و شفافیت کمتر شود و فرآیند به سوی تیرگی پیش رود. به گونه‌ای که پذیرش ساخت‌های تیره از سوی جامعه‌ی زبانی برحسب توافق عام خواهد بود؛ زیرا یا فرآیند تولید یک ساخت زبانی بی‌قاعده است یا اینکه به علت کثرت تعداد قواعد، دنبال کردن و تشخیص آن‌ها مشکل خواهد شد: حال به بررسی ارتباط شفافیت و قاعده‌مندی از یک سو و تیرگی و توافق عام از سوی دیگر در معنی واژه‌های مرکب با توجه به نمودار (۲) می‌پردازیم:

تیره	شفاف			
-۲	-۱	۰	۱	۲
عشوه‌فروش	فخرفروش	آدم‌فروش	طلافروش	پارچه‌فروش

[+ارجاعی][+ارجاعی] [+ارجاعی][+ارجاعی] [+ارجاعی][±ارجاعی] [+ارجاعی][±ارجاعی] [-ارجاعی][±ارجاعی] [-ارجاعی][±ارجاعی]

نمودار (۲)

در جایگاه (۲) نمودار فوق با دانستن معنی ارجاعی هر دو جزء ترکیب معنی ارجاعی کل ترکیب به دست می آید.

در جایگاه (۱) نمودار برای دانستن معنی کل ترکیب، علاوه بر معانی ارجاعی هر دو جزء اطلاعی برون زبانی نیز نیاز است؛ زیرا به لحاظ کاربردی، در نمونه‌هایی از جمله "طلا فروش" شخص کنش‌گر صرفاً به فروش "طلا" اشتغال ندارد.

در جایگاه (۰) نمودار (۲) کل ترکیب می‌تواند هم در معنی ارجاعی تک تک اجزایش و هم در معنی غیرارجاعی و استعاری به کار رود، که در این صورت علاوه بر نوعی اطلاع برون زبانی، وقوف بر چند معنایی واژه‌ها نیز مورد نیاز است.

در جایگاه (۱-)، آگاهی از عدم کاربرد واژه‌ی "فروش" در معنی ارجاعی آن، وقوف بر معنی استعاری واژه‌ی "فروش" امتزاج "فخر" و "فروش" و اطلاع از بار عاطفی کل ترکیب مورد نیاز است.

سرانجام در جایگاه (۲-) نمودار (۲)، که هیچ یک از دو جزء ترکیب در معنی ارجاعی به کار نرفته‌اند، به لحاظی بسیار توافقی، کل ترکیب در معنی "ریاکار" به کار می‌رود و امتزاج مذکور به نهایت تیرگی می‌انجامد.

با توجه به آنچه گفته شد، چنین برمی آید که برپوستار تصویری "شفافیت - تیرگی" بر تعداد قواعد افزوده می‌گردد، به صورتی که در قطب تیرگی، تعدد و پیچیدگی امتزاج قواعدگاه پیگیری و تشخیص آن‌ها را دشوار می‌سازد و چنین تصور می‌شود که تمایز این توده‌ی پیچیده‌ی روابط به توافق عام نزدیک‌تر است تا به قاعده‌مندی.

به عبارت ساده‌تر شاید بتوان مدعی شد که قاعده‌مندی با شفافیت معنایی ارتباط مستقیم داشته و با تیرگی معنایی ارتباط معکوس دارد. هرچه تیرگی در ترکیب افزایش یابد، فرآیند "ترکیب" را از سطح نحوی به سطح واژگانی زبان سوق می‌دهد.

منابع و مأخذ

- 1- Bauer, L. *English Word Formation*, Cambridge, Cambridge University Press, 1996.
- 2- Crystal, D. *A Dictionary of Linguistics and Phonetics*, England, Blackwell, 1992.
- 3- Goldsmith, J.A. *The Handbook of Phonological Theory*, England, Blackwell, 1996.
- 4- Lyons, J. *Semantics Vol 1*, Cambridge, Cambridge University Press, 1977.
5. Ullmann, S. *Semantics*, Oxford, Basil Blackwell, 1962.
- ۶- باطنی، محمدرضا. "کلمات تیره و شفاف: بحثی در معنی‌شناسی"، درباره‌ی زبان، تهران، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۷۰.
- ۷- میرعمادی، سیدعلی. *نحو زبان فارسی (برپایه‌ی نظریه‌ی حاکمیت و مرجع‌گزینی)* تهران، انتشارات سمت، ۱۳۷۶.